

چالش های طنزنویسی «مهرداد صدقی»

گفت و گو با مهرداد صدقی نویسنده کتاب‌های طنز معروف «آبنبات هل‌دار»، «آبنبات دارچینی» و «آبنبات پسته‌ای» را بخوانید.

به گزارش سایت خبری پرسون، نویسنده کتاب‌های طنز «آبنبات هل‌دار» و «آبنبات نارگیلی» معتقد است نوشتن طنز در ایران چالش‌های زیادی دارد که اولین‌شان این است که مردم برخی از طنزها را خیلی جدی می‌گیرند.

مهرداد صدقی از نویسندگان طنزنویس معاصر است که مخاطبان او را با مجموعه کتاب‌های «آبنبات هل‌دار»، «آبنبات دارچینی» و «آبنبات پسته‌ای» می‌شناسند که مجموعه آبنبات‌های او روایتگر برهه‌های مختلفی از زندگی شخصیتی به نام محسن و خانواده‌اش هستند. به تازگی جلد چهارم این مجموعه با نام «آبنبات نارگیلی» منتشر شده که به بهانه انتشار آن با صدقی گفتگو کرده‌ایم.

مشروح این گفتگو در ادامه می‌آید؛

* آقای صدقی با توجه به کارنامه هنری شما، عمدتاً کتاب‌هایتان به صورت مجموعه چندجلد و قصه‌های ادامه‌دار مشاهده می‌شود؛ این ادامه دار بودن اکثر قصه‌هایتان ناشی از چیست؟

واقعیت این است که داستان در یک جلد تمام نمی‌شود و مسیری که برای داستان و مجموعه در ذهن وجود دارد نویسنده را به این سمت سوق می‌دهد که در جلد‌های دیگر تداوم ببخشد. در مجموعه آبنبات‌ها جلد اول را که می‌نوشتم در ذهنم آینده‌ی این افراد هم وجود داشت و شکل گرفته بود اما خود جلد اول را طوری نوشتم که به عنوان یک اثر کاملاً مستقل مطرح باشد. یعنی اگر کسی جلد‌های بعد را هم نخواند یا به سمتش نرود باز یک داستانی که انتهایی داشته را بتواند شاهد باشد و فرجام کار را در آن جلدی که روایت شد ببیند اما در تصور خودم آینده این افراد هم جالب بود و موقعیت داستانی زیادی داشته باشد یا در سری «نشان مردی» هم این ظرفیت وجود دارد و در آن هم زمانی که جلد اول را نوشتم به ادامه مسیر فکر می‌کردم و به این صورت نبود که حالا که کتاب موفقی شد ادامه را بنویسم. از همان ابتدا پیش‌فرض من این بود که این کارها ادامه‌دار هستند و بر این مبنا بود که گاهی اوقات در داستان بخش‌هایی می‌گذاشتم که شاید در آن جلد معنادار نباشد ولی مانند بذری که کشاورز در زمین می‌کارد تا بعداً بهره‌برداری کند از آن موقعیت‌ها در جلد‌های بعدی می‌خواستم استفاده کنم.

* در فضای رمان رفتار و آداب ایرانی را می‌بینیم اما با یک لهجه بجنوردی که کاملاً آن بومی شده است. نگران نبودید کار محدود به یک اقلیم شود و واکنش منفی بگیرد؟

اصلاً هدفم این نبود یک داستان صددرصد بومی را روایت کنم که مخاطبانم فقط محدود به جغرافیای آن منطقه شوند. قرار نیست ماجرای را آنقدر بومی شده تعریف کنم که فقط شهر زادگاهم با آن ارتباط برقرار کند. پیش‌فرضم این بود که هرکسی که فارسی زبان است بتواند با داستانم ارتباط برقرار کند اما به واسطه‌ی لهجه و اصطلاحات محلی بتواند آن فردی که این اصطلاحات را متوجه می‌شود شیرینی بیشتری حس کند. در عین حال باز هم عناصر بومی که استفاده کردم لطمه به داستان نزند و باعث وزن‌تر شدن و غنی‌تر شدن کار شود و بعضی از اصطلاحاتی که کمتر به گوشمان خورده است ولی به لحاظ زبان‌شناسی می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد.

در عین حال ورود لهجه باعث می‌شود که ما با کاراکترها صمیمیت بیشتری حس کنیم و واقعی‌تر به نظر برسند. بنابراین از همان ابتدا داستانم را برای تمام فارسی‌زبان‌ها نوشتم. شکل داستان هم شکلی است که روابط بین آدم‌ها و ماجراهایی که پیش می‌آید جهان شمول است. یعنی حتماً این نیست که در یک مقطع زمانی خاص و برای یک سری کاراکترهای محدود معنا داشته باشد. این داستان و روابط بین آدم‌ها حتی می‌تواند در کشور دیگر باشد. کلیت داستان این‌طور است ولی خب در جزئیات ممکن است آن بومی شدن‌ها، شکل خانواده و شکل روابط پررنگ‌تر شود و گرنه خود داستان داستان فراگیری است. ظرفیت‌های بومی به آن کمک می‌کند.

* در کتاب تلاش شده اوضاع فرهنگی سیاسی آن دوران نمایش گذاشته شود. تاثیرش را در دوستان شخصیت محسن می‌بینیم. اما اثرش بر روی شخصیت اصلی یعنی خود محسن کم‌رنگ است. موافقید؟

محسن را کلاً از گرایش‌ها و جناح‌ها دور کردم و به عنوان یک گزارشگر درواقع راجع به خلق و خو دیگران محسن را می‌بینیم. به‌خصوص در مواقعی که درمورد مسائل سیاسی بحث می‌شود محسن انگار فقط یک دوربین است که مشاهدات خود را برای ما می‌گوید و سعی می‌کند در حد امکان موضع گیری نکند. ما بر مبنای مشاهداتش میتوانیم موافق یا مخالف باشیم و این پرهیز از نزدیک شدن به یک گرایش در کاراکتر محسن حفظ شده است و اگر هم می‌بینید که همراهی زیادی با محسن صورت می‌گیرد در بین مخاطبان که از مخاطبانی با گرایش‌های مختلف هستند به این خاطر است که وجوه مشترکی را در محسن می‌بینند و علیرغم این که شخصیتی است که خیلی از اوقات با آدم‌های داستان صادق نیست اما در روایت داستان کاراکتر صادقی است و در روایت دیده‌هایش سعی می‌کند که صداقت خود را حفظ کند و خیلی خطی و جناحی نباشد.

* سیر تحولی محسن از آبنبات هلدار تا آبنبات نارگیلی به چه صورت است؟ آیا این روند ادامه دارد؟

محسن در آبنبات هلدار دوران کودکی خود را می‌گذراند. کودکی‌ای که شرایط و جبر جغرافیایی و اتفاقاتی که افتاده بود مقداری بزرگتر از سنش رفتار می‌کند و این ذات همه بچه‌های دهه پنجاه و شصت است. شرایط اجتماعی به گونه‌ای بوده که آنها بزرگتر از سن‌شان بودند. الان بچه‌های دوره راهنمایی و دبیرستان را با بچه‌های آن زمان مقایسه کنید که خیلی‌ها رزمنده و شهید بودند. این‌ها خاص آن مقطع بوده که آدمها بزرگتر از سن‌شان بودند. سن شناسنامه یک چیزی می‌گوید و شرایط اجتماعی، جغرافیایی و تاریخی به نحوی شده بود که آدمها بزرگتر از سن‌شان بودند.

آبنبات هلدار، دوران کودکی محسن است و با ویژگی‌های کودکی که یک مقدار تیزبین‌تر به مسائل نگاه می‌کند و همین آدم بزرگتر می‌شود در جلدهای بعدی می‌آید. ژنتیکش فرقی نمی‌کند. یعنی علی‌رغم این که شخصیت پویایی دارد اما یک سری از ویژگی‌هایش خیلی تغییر نمی‌کند و شخصیت دیگری نمی‌شود. این‌ها حال آبنبات هلدار، دوران کودکی محسن است و با ویژگی‌های کودکی که یک مقدار تیزبین‌تر به مسائل نگاه می‌کند و همین آدم بزرگتر می‌شود در جلدهای بعدی می‌آید. ژنتیکش فرقی نمی‌کند. یعنی علی‌رغم این که شخصیت پویایی دارد اما یک سری از ویژگی‌هایش خیلی تغییر نمی‌کند و شخصیت دیگری نمی‌شود. به هر حال وقتی در یک مجموعه‌ی داستان یک کاراکتری داریم با وجود پویایی تمایل داریم که آن شخصیت ویژگی‌های اصلی خود را حفظ کند و تا آبنبات نارگیلی هم می‌بینیم آن ویژگی‌ها را دارد.

اولا محسن بسیار سازگار است و با آدمهای با گرایش‌های مختلف فکری ارتباط دارد و می‌تواند گلیم خود را از آب بیرون بکشد. او آدم بامحبتی است. در مشکلات به دنبال راه حل می‌گردد و آدمی است که تلافی‌گر است و هرچیزی که می‌بیند یادش می‌ماند. محسن آدم عاشق‌پیشه است و دیگران را دوست دارد و آن ذات مثبت شخصیتش پیرنگ است. گاهی اوقات بنابر ناچار دروغ می‌گوید و کارهای دیگری هم می‌کند که شاید موردپسند بخشی از مخاطبان نباشد اما جوهره خیلی از ماهاست و وجودش و خصوصیاتش شبیه خیلی از ماست. ما هم آدم‌های خاکستری هستیم و اخلاق‌های خوب و بدی داریم که شاید از دید دیگران جالب نباشد.

علاوه بر محسن بقیه کاراکترها هم همین‌گونه است و اکثرا در طیف خاکستری قرار می‌گیرند و هیچ آدمی الزاما بد نیست و هیچ آدمی هم صددرصد خوب نیست. ایده‌آل‌ترین آنها محمد است اما همان محمد هم گاهی در داستان ممکن است اشتباه کند. او با خلوص نیت کار می‌کند اما ممکن است او هم اشتباهی داشته باشد. بنابراین درمورد کاراکترها ما با آدم‌هایی از طیف خاکستری مواجه هستیم.

* به‌نظرتان نوشتن طنز در ایران چه چالش یا چالش‌هایی دارد؟

نوشتن طنز در ایران چالش‌های زیادی دارد. اولاً این که خیلی از مواردی را که طنز نوشتید مردم جدی می‌گیرند. درست است که طنز جدی است و ممکن است کنایه بزند و شوخی کند ولی ممکن است آنقدر جدی بگیرند که واکنش‌های خیلی شدیدی نشان دهند. عکس آن هم وجود دارد. یعنی در ایران ادبیات طنز جدی گرفته نمی‌شود. مثلاً اگر بخواهند آثار شاخص ادبیات را بررسی کنند معمولاً از اثر طنزآمیز یاد نمی‌کنند یا در جشنواره‌های داستانی و کتاب به کتاب طنز را خیلی جدی نگاه نمی‌کنند. چالش دیگر هم این است که شما به هیچ صنفی و گرایشی نمی‌توانید شوخی کنید و به همه بر می‌خورد و ظرفیت و تحمل ندارند. این شوخی‌ها ممکن است با مسائل خیلی ساده باشد از صنف خاص بگیرد تا کاراکتر خودت و همه اینها ممکن است واکنش منفی داشته باشد. تحمل‌پذیری ما در رابطه با شوخی و طنز به خصوص در سالیان اخیر پایین آمده است.

چالش دیگر نگاه توریستی و گذری به مشکلات است. مثلاً این باعث شده وقتی با یک داستان طنزآمیز مواجه هستیم که می‌خواهد مشکلات را زیربنایی‌تر مطرح کند مخاطب نپسندد و ترجیح دهد به مسائل روز سریعاً واکنش نشان دهد. در صورتی که در داستان ما با شخصیت و جامعه‌شناسی مواجه هستیم و اثر باید فراتر از این باشد که بخواهد تریبون جناح خاصی باشد.

چالش دیگر نگاه توریستی و گذری به مشکلات است. مثلاً این باعث شده وقتی با یک داستان طنزآمیز مواجه هستیم که می‌خواهد مشکلات را زیربنایی‌تر مطرح کند مخاطب نپسندد و ترجیح دهد به مسائل روز سریعاً واکنش نشان دهد* در ادبیات گذشته آثار طنز و نویسندگان طنزنویس بیشتر از حالا بوده اند. مخصوصاً در برهه‌های حساس سیاسی و اجتماعی. این کمرنگ شدن طنز در آثار ادبی را ناشی از چه چیزی می‌دانید؟

در گذشته بسیاری از کسانی که طنز می‌نوشتند ادیب بودند. بخشی از مسائلی که نمی‌توانستند به شکل جدی بیان کنند را با زبان طنزآمیز مطرح می‌کردند و جزء چهره‌های شاخص ادبیات بودند. در حال حاضر یک مقدار نگرش به طنز دم دستی شده و ضمن این که کثرت آدمها آن نگاه ساده‌پسند نیز حاکم شده است. یعنی مخاطب ترجیح می‌دهد با یک کاری مواجه باشم که فقط یک چیزی بخوانم و بخندم و توام با تفکر نباشد و در واقع آن کاری را که فکاهه برای ما انجام می‌داد، انتظار داریم که کار طنزآمیز پیش ببرد و وقتی احساس کند که متن یا فیلم و یا اثر شنیداری تفکر را به چالش میکشد آن را با کار ساده‌پسند مقایسه می‌کنیم. در صورتی که آن در دسته فکاهه و کمدی قرار می‌گیرد و اثر طنزآمیز حرفه‌ای جدی‌تری برای گفتن دارد.

در عین حال در رابطه با کسانی که کار طنزآمیز انجام می‌دادند الان می‌بینیم رغبت به این است که درمورد مشکلات روز بلافاصله در توییتر یا فضاهای دیگر شوخی مطرح می‌شود و همین انتظار را مخاطب نسبت به داستان طنز دارد در صورتی که این دو کاملاً مباحثش متفاوت است و آن نگاه ساده‌پسند یک مقداری باعث می‌شود که دوستانی که می‌خواهند وارد مبحث داستان طنزآمیز شوند تعدادشان خیلی کمتر است و خیلی رغبتی نداشته باشند. ضمن این که در گذشته وقتی گفتم یک سری از مشکلات را نمی‌توانستند جدی مطرح کنند از زبان طنز استفاده می‌کردند اما الان اکثراً انتقادهای و مشکلات را با انواع و اقسام رسانه‌ها و شکل‌های مختلف دارند بیان می‌کنند. مثلاً عکس، گزارش‌های انتقادی و کلیپ است و یک مقداری از کارکرد طنز متمایز شده و به همین خاطر تعداد افرادی که داستان طنزآمیز می‌نویسند نسبت به گذشته زیاد نیست.

* به ساخته شدن سریالی از کتاب مثل قصه‌های مجید فکر کرده اید؟

به ساخته شدن سریال از داستانم فکر کردم. چون من تصویری مینویسم اما تا زمانی که پیشنهاد خوب مطرح نشود و پیشنهاد خوب نه لزوماً به لحاظ

مالی، بلکه از لحاظ پشتیبانی و تهیه هم باید مطمئن باشم که اثر ابتر نخواهد شد و در واقع فرجامش ضعیف نخواهد شد تا زمانی که این شرایط فراهم نشود موافقت نمیکنم. می‌دانم که در نهایت این مجموعه تصویری خواهد شد. چرا که کلا من آن را تصویری نوشته‌ام.

* چند جلد دیگر از آبنبات ها باقی مانده است؟

در حال حاضر که جلد چهارم یعنی آبنبات نارگیلی منتشر شده است یک جلد دیگر از داستانها باقی مانده است که از زمستان شروع به نوشتن میکنم.

* و سخن پایانی؟

ممنون از فرصتی که در اختیار قرار دادید. اگر کسی با بخش‌هایی از صحبت‌های من موافق نبود ، موردی ندارد. این صرفا نظر بنده است و اصراری هم بر آنها ندارم. درود بر مخاطبین این سرزمین.

منبع: مهر